

علیه خودسانسوری چپ در غزه

رضا نساجی

چه گونه می توان طرفدار فلسطین بود و محافظه کار نبود؟

رضا نساجی *



© Jehad Alshrafi/Anadolu via Getty Images

یک ماجرا و هزار سودا

تجمع گروهی از طرفداران فلسطین در مقابل سردر دانشگاه تهران بار دیگر پرسش‌هایی را پیش روی نیروهای چپ ایران قرار داد. پرسش‌هایی از این دست که آیا برای دفاع از فلسطین می‌توان تظاهرات غیردولتی/غیرحکومتی در ایران برگزار کرد؟ آیا باید به مجوز رسمی تجمع تن داد؟ آیا برای هدفی انسانی می‌توان از برخی اصول، حتی در حد لفظ، عقب‌نشینی کرد؟ انتشار متنی با ادبیات دینی برای جلب همکاری نیروهای مستقل مذهبی است یا جلب اعتماد دستگاه‌های رسمی حکومت؟

آیا با گذشت بیش از یک‌سال‌ونیم از هفتم اکتبر، هنوز می‌توان از آن عملیات با عنوان اتفاقی مثبت و نقطه‌ی عطف یاد کرد که بخواهیم نامه‌مان را با «بسم‌الله طوفان‌الاقصی» بی‌اغازیم؟ آیا همدلی با فلسطین مستلزم پذیرش هژمونی گروه غالب در فلسطین یا توجیه همه‌ی اقدامات نیروهای حاکم سیاسی است؟ آیا تضمین کتبی به نهادهای حاکم مبنی بر پرهیز از «شعار یا پرچمی خارج از پیوست این نامه و یا هر فعلی خارج از موازین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» تعهد کتبی بر نفی هر نوع همبستگی میان فرودستان فلسطین و فرودستان ایران نیست؟ آیا شعار «هم غزه هم لبنان، نیستند جدا ز ایران» در شرایطی که هیچ شعاری درباره‌ی داخل داده نمی‌شود، ریاکارانه نیست؟ البته که زندگی و فعالیت مدنی عمل در چارچوب قوانین موضوعه را تحمیل و عاملیت کنشگر مستقل را تحدید می‌کند، اما آیا این تعابیر حکم خودسانسوری یا خودسیرینی را ندارد؟

و در یک کلام، مرز میان انگیزتگی اخلاقی و اختگی سیاسی کجاست؟ این پرسش آخر زمانی اهمیت می‌یابد که می‌بینیم در سوی دیگر، بیانیه‌ای از جانب «۲۳۴ نفر از دانشگاهیان، فعالان سیاسی، فرهنگی و مدنی دموکراسی‌خواه و صلح‌طلب ایرانی» در محکومیت اقدامات اسرائیل در نوار غزه

منتشر می‌شود که در نسخه‌ی نهایی آن، برخی جنبه‌های ضدامپریالیستی متن سانسور شده و تمام آنچه اسرائیل را در ماهیت تاریخی آن محکوم می‌کند، به دولت نتانیاهو تقلیل داده شده است.

تا آن‌جا که به نویسنده‌ی این یادداشت مربوط است، به‌عنوان پژوهشگر اجتماعی نمی‌توانستم به صرف مطالعه‌ی متن یا حواشی مجازی درباره‌ی این تجمع داوری کنم، بنابراین، در حاشیه‌ی این تجمع و در لحظات پایانی آن به مشاهده‌ی بدون مشارکت پرداختم. همچنان که به‌عنوان کنشگر اجتماعی نمی‌توانستم موضع انفعالی اتخاذ کنم و لذا به‌رغم اختلاف در برخی جزئیات به صرف پذیرش کلیات آن بیانیه، آن را امضا کردم. بنابراین، اکنون می‌توانم از موضعی نه تنزه‌طلبانه، بلکه فعالانه و منتقدانه هر دو کنش را نقد کنم: مشاهده‌گر جمعی که برخی از شرکت‌کنندگان به تحمیل شعارهای گزینشی اعتراض کردند، و مشارکت‌جو در بیانیه‌ی ۲۳۴ امضایی که خود به سانسور متن نهایی معترض است.

لذا این تناقضات را فرصتی برای ابراز موضعی می‌یابم که می‌کوشد به‌جای سانسور یا تحدید موضع‌گیری چپ به جغرافیا یا تاریخ خاصی و عمل صرف له یا علیه قدرت حاکم، به موضع اخلاقی فرارود که سرشت و سرنوشت مشترک فرودستان را در سراسر جهان، به‌ویژه در جنوب جهانی و خاصه‌تر در خاورمیانه، را معیار قرار می‌دهد. از این‌رو، در موضوع غزه هم موضع تقلیل‌گرایانه‌ی برخی جریانات چپ را هدف نقد قرار خواهیم داد، هم برخی کنش‌های محافظه‌کارانه‌ی شبه‌اصلاح‌طلبانه و هم مواضع سلبی اپوزیسیون راست را در سوی دیگر آنها.

کنش جمعی با انگیزه‌های فردی؟

با نگاهی به مواضع برخی شرکت‌کنندگان و حمایت‌کنندگان در تجمع، می‌توان گفت که تجمع یادشده، بیش از آنکه حامل موضعی واحد باشد، کنش حداقلی و فردی اشخاصی با انگیزه‌های متفاوت و گاه متناقض بوده است.

بر این اساس، از یک زاویه می‌توان کنش جمعی گرایش‌های متنوع عقیدتی (مشخصاً مذهبی و دارای انواع حجاب، با اشخاص بی‌حجاب و دارای پوشش اختیاری) در دفاع از حقوق مردم فلسطین را نوعی کنش موفق برآمده از تکثر و تنوع جامعه در نظر گرفت که حاکمیت را به انفعال در قبال نخستین تجمع افراد بی‌حجاب اجباری واداشته است. اما، درست در سوی مقابل، می‌توان آن را انفعال نیروهای چپ دانست که آنان را بدل به کبریت بی‌خطر نزد حاکمیتی می‌کند که نه فقط هواداری از حقوق فرودستان ایران را نمی‌پذیرد، که هر نوع موضع مستقل در دفاع از غزه را مردود می‌شمارد.

در مواجهه با حاکمیت سیاسی که دفاع از فلسطین (و قضایای مشابه) را به مدعای انحصاری (و بلکه کالای انحصاری) خود بدل کرده و هر گونه عاملیت درونی و بیرونی را سرکوب می‌کند یا دست‌کم سرپوش می‌گذارد، بدیهی است که چپ نمی‌تواند ابراز وجود کند و انتظار التفات داشته باشد. چنانچه بسیاری از نیروهای چپ زندانی در دو سال اخیر بی‌توجه به عنایت احتمالی حاکمیت، موضع مستقل خود در حمایت از فلسطین را ابراز داشته و در عین حال، محکومیت‌های خود را به‌تمامی طی کرده‌اند. و حتی در مواردی، حمایت از فلسطین نه عنصر تلطیف محکومیت که باعث تشدید آن بوده است؛ برای نمونه، یکی از اتهامات مریم یحیوی، زندانی باسابقه‌ی سیاسی، «شرکت در تجمع برای دفاع از مردم غزه و کوبانی» بوده است؛ چه به‌زعم دادگاه، گرایش چپ برگزارکنندگان آن تجمع دلیل بر اقدام علیه امنیت ملی بود.

همین موضع در مورد اقلیت‌های مذهبی و قومی عراق و سوریه صحیح است که حاکمیت می‌کوشید خود را ناجی انحصاری آنان جلوه دهد؛ از ایزدی و ترکمان عراق تا کردهای کوبانی. اما درست در همین میان، عضو کانون نویسندگان ایران بابت ترجمه‌ی کتابی درباره‌ی تحولات کردستان سوریه و به اتهام واهی و بی‌اساس «اجتماع و تبانی به قصد اقدام علیه امنیت ملی»، «تبلیغ علیه نظام» و «عضویت و همکاری با گروهک مخالف نظام» به زندان فرستاده شد. یا مددکار کردی که بابت فعالیت امدادی برای آوارگان روژآوا در حملات داعش به اعدام محکوم و دادرسی مجدد او رد شده، همزمان به اتهام عضویت در «پژاک»، «حزب دمکرات کردستان» و «داعش» متهم می‌شود!

با این مقدمات، می‌توان دید که دفاع مستقل از مردم فلسطین مقابل اسرائیل یا مردم عراق و سوریه مقابل داعش، برای نیروهای چپ مستقل نه فرصت همکاری با حاکمیت علیه امپریالیسم و وابستگان آن، که حتی اتهامی سیاسی از قبیل فعالیت علیه امنیت ملی است. پس کدام نیرو با کدام استدلال نظری یا مصلحت عملی به اتخاذ موضع همسو یا اخذ مجوز فعالیت دست می‌یازد؟

پاسخ را باید نزد بقایای تفکر چپ استالینیست انقلاب ۵۷ یافت. اگر از مواضع فردی برخی فعالان آن تجمع فراتر رویم و به کنه ایده یا سازه‌ی موسوم به «محور مقاومت» نفوذ کنیم، به نظر می‌رسد زیرگونه‌ای از استالینیسم که سیستم سیاسی شوروی (و دولت‌های همسوی بلوک شرق) را به‌عنوان «سوسیالیسم واقعاً موجود» می‌ستود و هر گونه انتقاد را ذیل ادبیات «تجدیدنظرطلبی» نوعی کژروی از تنها راه نیل به سوسیالیسم می‌نمایاند، تلاش دارد این بار با تقلیل چپ به یک مصداق خاص ضدامپریالیستی و تحویل مبارزه با امپریالیسم به همکاری محض با نیروهای بنیادگرای مذهبی، در سنگر دفاع از فلسطین جا خوش کند و اگرچه دیگران را هم به همکاری می‌خواند، اما بنیادگرایی حماس

(و جهاد اسلامی و دیگر اضلاع مذهبی آن در محور مقاومت) را به عنوان «مقاومت واقعاً موجود» و الگوی انحصاری مبارزه با اسرائیل می‌نمایاند.

پس با دست کم دو معضل در اردوی چپ مواجهیم که در دو الگوی مشابه در ادوار مختلف بازتولید شده است: از یک سو، نفی هر نوع وظیفه‌ی اخلاقی برای موضع‌گیری در مسائل فرودستان پیرامون (همچون تجارب مسکوت گذاشتن مسائل داخلی به صلاحدید ابرقدرت شوروی در ادوار مختلف گذشته)، و از سوی دیگر، سرکوب تخیل سیاسی چپ برای بدیلی بالقوه، چونان «نه هنوز».

چگونه می‌توان طرفدار فلسطین بود؟

بدین ترتیب، بسیاری از نیروهای چپ موسوم به محور مقاومت با اتخاذ نوعی ژست رئالیسم سیاسی، همچنان که از وضع موجود در ایران دفاع می‌کنند و هر نوع بدیل برای آن را چون خطر استیلای امپریالیسم مطرود می‌سازند، در ماجرای فلسطین هم از ستایش گروه‌های بنیادگرای مذهبی همچون حماس و حزب‌الله فراتر نمی‌روند و هر گونه بدیل داخلی و چپ فلسطینی را ناچیز و نادیده می‌انگارند.

ازاین‌رو، نه فقط بازماندگان استوار «جبهه‌ی دموکراتیک برای آزادی فلسطین» و «جبهه‌ی خلق برای فلسطین» اهمیتی ندارند، که محبوب‌ترین رهبر فلسطینی، برجسته‌ترین زندانی سیاسی و عضو چپ‌گرای فتح، مروان برغوثی، در گفتارهای اینان بایکوت می‌شود. حال آن‌که به اعتراف جیمی کارتر در کتاب «فلسطین، صلح نه آپارتاید»، برغوثی مورد وثوق تمامی گروه‌های مبارز و از جمله فتح و حماس بوده است.

بایکوت برغوثی البته خواست مشترک اسرائیل و دولت فاسد محمود عباس نیز هست که از آزادی او و توانایی‌اش در دگرگونی بنیادی فتح وحشت دارد؛ چنانچه در جریان تبادل زندانیان در سال ۲۰۱۱، یحیی سنوار، رهبر سابق

حماس و طراح عملیات ۷ اکتبر، را آزاد کرد، اما برغوثی طرفدار راهکار دو دولتی را نه. حال آنکه می‌توان گفت کسانی چون برغوثی (و احمد سعدات، رهبر «جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین»، که ابتدا خود عباس او را به زندان انداخت و سپس اسرائیل از زندان تشکیلات خودگردان ربود) بدیل‌های محمود عباس در رهبری فتح و تشکیلات خودگردان - و نیز بدیل بنیادگرایی حماس - هستند که به نفع اسرائیل و عباس است همچنان در زندان بمانند.

اما اگر مستندات تاریخی گواه آن است که اسرائیل حماس را چونان رقیب فتح برجسته کرد و اگر شاهدیم که اسرائیل ترجیح می‌دهد که فلسطینی‌ها بین تشکیلات فاسد عباس و بنیادگرایی حماس معطل بمانند و ذره‌ذره نابود شوند، چرا همچنان در همین محدودیت‌ها بمانیم و از وضع تحمیلی فراتر نرویم؟ هر چه باشد، چپ ایران، دست‌کم در مقطع فعلی، هیچ نقش ایجابی یا سلبی عملی در تغییر سرنوشت مردم فلسطین ندارد؛ پس دلیلی ندارد به معادلات رئال پلتیک تن دهد و در مقام نظر فراوری نداشته باشد.

عبارتی به دکتر جورج حبش، از بنیان‌گذاران فقید «جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین» نسبت داده می‌شود که «بهترین کاری که می‌توانید در حق آرمان فلسطین بکنید، مبارزه علیه رژیم‌های ارتجاعی خودتان است». البته در همبستگی جنبش چپ فلسطین و جنبش چپ چریکی ایران تردیدی نیست (نک مقدمه‌ی دکتر حبش بر جزوه‌ی چریک‌های فدایی شامل آخرین مقاله‌ی امیرپرویز پویان)، اما به نظر می‌رسد این عبارت از آن هوشی مین و خطاب به دانشجویان اروپایی هوادار ویتنام بوده باشد. با این حال، در معنای آن عبارت می‌توان تأمل کرد و نتیجه گرفت که معطل گذاشتن مبارزات فرودستان پیرامون علیه ارتجاع، استثمار و استبداد داخلی به نفع مبارزه‌ای بزرگ‌تر با امپریالیسم جهانی در فلسطین یا هر جای دیگر، قلب معنای چپ و تحویل آن به چیزی بی‌خطر است.

اما از سوی دیگر، تقلیل مبارزات چپ به مسائل داخلی و نفی همبستگی جهانی با دیگر مبارزات ملل، به‌ویژه فرودستان هم‌سرشت و سرنوشت در جنوب جهانی، رهزنی است. خاصه در مبارزات زنان که فرودستی مضاعف را ذیل حاکمیت دولت‌ها و گروه‌های اسلام‌گرا تجربه می‌کنند.

بدین ترتیب، می‌توان به چشم‌اندازی رسید که از تلفیق دستاوردهای جنبش چپ ایران (خاصه جنبش ژینا) و دستاوردهای جنبش چپ در فلسطین حاصل می‌شود. ایده‌ای که از رنج فرودستان در ایران آغاز می‌کند تا رنج فرودستان در فلسطین را بفهمد و از ستم در فلسطین نیز می‌آغازد تا ستم در ایران را درک و نقد کند، نه چرخه‌ی فلاکت (یا «تکبه»؛ اشاره به «یوم‌النکبه» که آغاز آوارگی فلسطینیان به دست اشغالگران اسرائیلی بود) که «دیالکتیک رهایی» است.

در مقابل دوگانه‌های اپوزیسیون راست و توده‌ی کم‌سواد و خشمگین، که در چارچوب «غیریت‌سازی» با انکار درد «دیگری»، مسئله‌ی «خودی»‌ها را برجسته می‌کند، اما در قبال رنج «خودی» هم مسئولیتی اجتماعی نمی‌پذیرد - خاصه با تعمیم این غیریت‌سازی به گروه‌هایی درون دایره‌ی خودی و طرد آنان برای طفره‌روی از مسئولیت خود - این قبیل تضادسازی‌ها و غیریت‌سازی‌ها در چپ معنا ندارد.

برای مثال، آن که مردم ایرانی را بر عرب فلسطینی مرجح می‌داند، با همین منطق و به‌تدریج، عرب ایران، کرد ایران، بلوچ ایران و... را هم از دایره‌ی خودی‌ها تفریق خواهد کرد تا نهایتاً «مرد فارس شیعه‌ی مرکز نشین بالانشین» باقی بماند؛ عصاره‌ی «مرد، میهن، آبادی» که از زن و کوئیر، کارگر و کشاورز، سنی و بهایی، مهاجر افغان و آواره‌ی فلسطینی، فمینیست و سوسیالیست، و... هم به‌شدت تنفر دارد. از این منظر، اپوزیسیون راست و پوزیسیون حاکم از جنس همدیگرند.

اما برخلاف جریان‌ات راست - برای مثال، راست ایران‌شهری - که در بهترین حالت، فقط به مبارزه‌ی ایران می‌پردازد و چپ (در واقع، راست چپ‌نمای) محور

مقاومتی که فقط به مقاومت غزه و لبنان توجه دارد، ایده‌ای از چپ ضد هرگونه سلسله‌مراتب وجود دارد و در طول سال‌ها نظریه‌پردازی و در مواجهه با رخدادهای متعدد تاریخی چکش‌کاری شده است که فرودستان را نه در سلسله‌مراتب عمودی، که در عرض یکدیگر و در پیوست با هم، می‌بیند. البته تبعیض و ستم مضاعف وجود دارد؛ شکی نیست که زن کارگر بلوچ بدون‌شناسنامه چندین برابر در معرض ستم است. اما معیارهای دست راستی نمی‌توانند برای مبارزه اولویت تعیین کنند. مناسبات رهایی‌بخشی به هیچ عنوان سلسله‌مراتب و فرادستی نمی‌پذیرد، زیرا نقض غرض است.

گفت‌وگوی همدلانه با فلسطین

با همین منطق، و با عبور از نگاه‌های تک‌بعدی محور مقاومتی و اپوزیسیون راست، خاصه در مقابل دوگانه‌ی اپوزیسیون راست درباره‌ی ایران-غزه، دوگانه‌های دیگری می‌توان ساخت که نه در تضاد و تعارض که در تعامل با یکدیگرند؛ دوگانه‌های نظیر حمایت توأمان از مقاومت مردمی در فلسطین و روزاوا زیر بمباران ارتش‌های اسرائیل و ترکیه. (یا قرابت سرنوشت اقلیت ترک مسلمان اوغور زیر سلطه‌ی قهرآمیز و پاک‌سازی قومی دولت مرکزگرای چین با سرنوشت مردم عرب فلسطین زیر اشغال استعمارگرانه‌ی اسرائیل)

اما این مثال‌های دوردست نباید ما را از قرابت‌های نزدیک‌تر بازدارد؛ زیرا من از فلسطین آغاز می‌کنم تا ایران را بفهمم و از ایران می‌آغازم تا فلسطین را درک کنم؛ با این تفاوت که فلسطین موقعیت حاد هر نوع رنج انسانی است و اگر کسی بتواند فلسطین را به‌خوبی بفهمد و موضع انتقادی خود را در این باره بی‌هراس آشکار سازد، قادر به فهم انتقادی اشکال دیگر ستم نیز خواهد بود.

از سوی دیگر، فلسطین چونان تجربه‌ی حاد و همچنان زنده‌ی استعمارگری، در طول هفت دهه اشغالگری موضوع نقد متفکران و روشنفکران جهان بوده و

ادبیات انتقادی در ابعاد وسیعی در این زمینه انباشت شده است؛ و نیز ایران چنان تجربه‌ی زیسته‌ی ملموس و روزمره‌ی ما چنان عینیتی دارد که می‌تواند مبدأ تحلیل انتقادی و مبارزه‌ی عملی ما با اشکال متنوع ستم باشد.

تلفیق این دو منظر انتقادی در رفت‌وآمد پیاپی میان این دو مبدأ (فلسطین و ایران)، می‌تواند بخشی از «فهم همدلانه»ی ما در راستای «دیالکتیک رهایی» باشد. چنین کاری - گذار از «فهم مشاهده‌ای» صرف به «فهم تبیینی» در واژگان ماکس وبر - مستلزم آن است که ما برای درک ستم‌های مضاعف جنسی و جنسیتی، قومی و مذهبی، طبقاتی و... از موقعیت فروبسته‌ی خود خارج شویم؛ نه این‌که من به‌عنوان مرد شیعه‌ی فارس مرکز نشین تحصیل‌کرده‌ی طبقه متوسطی چشمم را بر رنج زن و کوئیر، کرد و بلوچ سنی، کارگر و روستایی، حاشیه‌نشین و مرزن نشین و... بندم و از پشت میز محل کار، پنجره‌ای رو به مناظر البرز، یا از آن سوی مرزهای ایران در مورد مردمی که نمی‌شناسم و نمی‌خواهم بشناسم، قلم‌رسانی محافظه‌کارانه کنم!

در واقع، نظر من ایرانی طرفدار فلسطین در حکومت غیردموکراتیک و اسرائیل‌ستیز ایران (یا عرب شهروند دولتی که با اسرائیل سازش کرده است) تأثیری بر وضع مردم فلسطین نخواهد داشت، زیرا حکومت‌های غیردموکراتیک خاورمیانه (اعم از موافق یا مخالف اسرائیل) به نظر شهروندان شان توجهی نشان نمی‌دهند. از سوی دیگر، صدای روشنفکر و کنشگر ایرانی در رسانه‌های جهانی چنان رسا نیست که به جایی برسد. پس باز هم مسئله خود ایران است و هر موضعی در قبال فلسطین بگیریم، در واقع در قبال خودمان گرفته‌ایم.

به عبارت دیگر، چپ ایران وقتی به فلسطین می‌نگرد، یک فایده‌ی عملی آن این خواهد بود که از چارچوب بیرونی مسائل خودش را بهتر می‌فهمد. (و بالعکس) و می‌توان با نگاهی به تجربیات تاریخی ایران، نتیجه گرفت که حماس و مبارزه‌ی مسلحانه‌ی اسلام‌گرایان شاید سرزمین فلسطین را آزاد کند، اما مردم

فلسطین را نه. همچنان که مبارزه‌ی اسلام‌گرایان به رهبری روحانیت، ایران را از روابط شبه‌استعماری و مناسبات استبدادی پهلوی رهاوند، اما مردم را از قید ارتجاع، استبداد و استثمار آزاد نکرد. و اگر جنبش «زن، زندگی، آزادی» را در آینده‌ی تعبیر مارکس بنگریم که «آزادی زنان معیار سنجش آزادی جامعه است»، آنگاه خواهیم دید که غایت جنبش اسلام‌گرا در فلسطین چیزی جز آغاز انقلاب اسلامی نخواهد بود.

پس شاید هدف جنبش چپ ایران از همبستگی با فلسطین، انتقال دستاوردهای جنبش ژینا و برجسته‌سازی مبارزات زنان فلسطینی در داخل باید باشد، نه غرق شدن در معادلات موجود، شامل توافق نانوشته‌ی قدرت‌ها برای غلبه‌ی اسلام‌گرایی حماس و سازشکاری عباس در جدال با هم و با اسرائیل.

درسی که از غزه برای ایران می‌توان آموخت

اکنون بیایید یک بار خودمان را جای مردم غزه - اعم از مذهبی و غیرمذهبی، هوادار و مخالف حماس - بگذاریم و بپرسیم آیا می‌توانیم جای آنها باشیم؟ یا اگر در موقعیت مشابهی بودیم، چه می‌کردیم و درباره‌ی وضع اضطراری ما چگونه قضاوت می‌کردند؟

چندی پیش، رسانه‌های غربی و از جمله رسانه‌های مطرح آلمانی، اخبار چند رشته تظاهرات علیه حماس در مناطق مختلف غزه را با خوشحالی منتشر کردند که البته همچنان هم به‌رغم برخورد نیروهای امنیتی حماس، مواردی از آن دیده می‌شود. البته که غزه یک‌دست نیست و حماس گروه منتخب نسبی در انتخابات ۲۰۰۶ فلسطین و حاکم فعلی غزه است، نه محبوب مطلق. در همان زمان نظرسنجی مستقل در فلسطین نشان داد مردم مخالف اجرای احکام اسلامی هستند (نک: کتاب «فلسطین، صلح نه آپارتاید» کارتر) و همین تکیه بر انتخابات

دموکراتیک و عدم اجرای احکام اسلامی، بنیادگرایان دیگر را مخالف حماس کرد و لذا بعدها حماس با طرفداران داعش در غزه برخورد کرد.

در عین حال، رأی همان‌زمان به حماس هم بابت شبکه‌ی نیرومند نهادهای خیریه و خدمات اجتماعی آن با حمایت مالی قطر و ترکیه، و نیز باور اولیه به مقاومت علیه اسرائیل بود. البته می‌دانیم که حماس هم در ابتدا به راهکار دودولتی نزدیک بود، اما بعد از بازداشت گسترده‌ی نمایندگان منتخب پارلمان و وزرای کابینه‌ی نخست‌وزیر منتخب توسط اسرائیل، وضعیت تغییر کرد و حماس کنترل غزه را به دست گرفت. (اندکی پس از آن که اسرائیل به ناچار شهرک‌های یهودی در نوار غزه را تخلیه کرد).

اما به وضعیت کنونی نگاه کنیم: غزه هم مسیحی، سکولار و چپ دارد؛ و رأی‌دهندگان ۲۰۰۶ به حماس ممکن است اکنون از اسلام‌گرایی، اطاله‌ی جنگ و... خسته باشند و آن را نخواهند. اما این مسئله‌ی داخلی خود آنهاست. پرسش این جاست و خطاب به همان رسانه‌های غربی است: فرض که تمام مردم غزه از حماس انتقاد یا اعلام براءت کردند، آیا اکنون هم همچنان در تعاریف شما شریک جرم اسرائیل، شبه‌نظامی و تروریست هستند و مستحق بمباران؟ آیا از زمان این تظاهرات، تغییری در سیاست رسانه‌ای شما در قبال جنگ غزه (در واقع، نسل‌کشی غزه) رخ داده است؟ آیا همان‌طور که ناگهان با بنیادگرایان سوریه آشتی کردید، نام‌شان را از گروه‌های تروریستی خارج کردید، تحریم‌های سوریه را لغو کردید و وزرای خارجه‌تان به دمشق سفر کردند، با مردم غزه هم مهربان می‌شوید؟ (بگذریم از اینکه اخیراً آمریکا نام رهبران شبکه‌ی تروریستی حقانی را هم از فهرست تروریستی خارج کرده است).

این سؤال از این لحاظ اهمیت دارد که در نظر غربی‌ها مردم ایران هم کمابیش شریک جرم جمهوری اسلامی محسوب می‌شوند و مستحق هر نوع تحریم و حتی جنگ هستند. دولت ترامپ تمام ایرانی‌ها را از سفر به آمریکا

محروم کرده است (حتی آنها که پاسپورت کانادایی دارند) و اخیراً دانشجویان ایرانی را به هر بهانه اخراج می‌کند. تحریم‌ها هم به مردم ایران فشار می‌آورد و اقتصاد فربه و فاسد حاکم را بیش از پیش زیرزمینی و وابستگان به آن را فربه‌تر می‌کند.

دیگر پرسش‌هایی هم که در فلسطین مطرح می‌شوند (مثلاً اینکه اگر رهبری چپ چون مروان برغوثی یا گروهی چپ‌گرا در فلسطین حاکم شود، باز هم باید تحریم و بمباران شود؟)، قابلیت تعمیم به ایران را دارند. مثل اینکه در صورت تغییر نظام در ایران و روی کار آمدن حکومت ملی و دموکراتیک با گرایش چپ در ایران، باز هم تحت تحریم و ترور نخواهیم ماند؟

همبستگی آری، هم‌آوایی نه

اینک به پرسش‌های آغازین در باب ادبیات شبه‌دینی تجمع بازمی‌گردیم تا پرسش‌های وسیع‌تر و عمیق‌تری در باب امکان و امتناع هم‌آوایی و همبستگی با نیروهای اسلام‌گرا در فلسطین از خود بپرسیم.

اگرچه به نظر این مسائل بدیهیات هر نوع کنشگری چپ به نظر می‌رسد، اما هر نیروی چپ ایرانی مانند من که از خاستگاه مذهبی خود دفعتاً یا تدریجاً فاصله می‌گیرد، در هر مصداق و موضوع باید یک بار آن را با خود مرور کند، تا نه تمام مشترکات اخلاقی را رها کرده باشد و نه در دام مشترکات لفظی بماند. (مشترکاتی نظیر «مقاومت» و «رهایی‌بخشی» که به‌زعم من برای سرزمین یک چیز است و برای مردم چیز دیگر).

از این منظر، هرچند مقاومت نیروهای مذهبی در مبارزه با اشغالگری - تا آنجا که از خطوط اخلاق جنگی خارج نمی‌شود - مشروع، محترم و حتی ستودنی است، اما تأکید بر تمایزها ضروری می‌نماید. چه نخستین نشانگان تفاوت‌های موضع چپ با نیروهای مذهبی در قبال فلسطین این است که چپ

وارد منازعات دینی نمی‌شود. برای نمونه، چپ بیت المقدس - اورشلیم را شهری متعلق به فلسطینی‌ها، اما مقدس برای ادیان مختلف می‌داند که فراتر از منازعه‌ی مسلمان و یهودی (صهیونیست و غیرصهیونیست، ساکن و غیرساکن در فلسطین پیشاقیمومیت)، شامل فرقه‌های مختلف مسیحی (ساکن و غیرساکن در فلسطین) نیز می‌شود. لذا در فلسطین آزاد - و حتی به‌عنوان مطالبه‌ای فوری در موقعیت اشغالی کنونی - این مالکیت‌های انحصاری بر اماکن مقدس بی‌معناست و اداره‌ی آن اماکن سازوکاری مستقل و مشارکتی می‌طلبد تا مانع از تنش‌های مذهبی شود. (بنگرید به تبلیغات مذهبی اسلام‌گرایان برای برانگیختن احساسات با تعبیری چون «تجاوز صهیونیست‌ها به حریم مقدس») به همین ترتیب، چپ فضیلت‌طلبی‌ها و ردیلت‌نمایی‌هایی قومی را مردود می‌داند؛ چه صهیونیسم و چه یهودستیزی. از این منظر، ادبیات یهودستیزانه و عرب‌ستیزانه هر دو مردود است و لذا آثار روشنفکران و کنشگران چپ یهودی‌تبار و منتقد بنیادگرایی و قوم‌گرایی یهودی (از تونی کلیف و نوام چامسکی تا نورمن فینکلشتاین و ایلان پایه) در صدر مبارزات قلمی جنبش چپ در قضیه‌ی فلسطین است، همچنان‌که آثار ادوارد سعید مسیحی‌تبار فلسطینی و فلسطینی‌های مارکسیست همچون غسان کنفانی چنین جایگاهی دارد. (برای مقایسه، بنگرید به ستایش برخی نیروهای محور مقاومت از آثار قلمی یحیی سنوار).

پیداست که آبشخورهای متفاوت فکری نیروهای چپ با نیروهای مذهبی، موجب می‌شود که نیروهای چپ فلسطینی و حتی اپوزیسیون چپ اسرائیل را اهداف دستگاه تبلیغاتی و همبستگی خود بداند و در دام تبلیغات گروه‌ها اسلام‌گرا و دولت‌های حامی آن‌ها نیفتد. چه اگر چند دهه رقابت دولت‌های عربی با هم و با ترکیه و ایران در تأثیرگذاری بر معادلات فلسطین (ایضاً لبنان، یمن و...) را بررسی کنیم، خواهیم فهمید که نیروهای چپ ایران نباید خود را بازپچه‌ی

رقابت اقتصادهای نفتی عربی، دومین ارتش بزرگ عضو ناتو و نیز حاکمیت اقتدارگرای ایران کنند. بلکه می‌بایست به آن نیروهای التفات داشت که در تباری این دولت‌ها و نیز اسرائیل، به حاشیه رانده شده‌اند: چونان بذره‌های نهفته در خاک مقاومت، اما مستعد رویش، چرا که «زمان را گنج‌ها در آستین است» و بنابراین، می‌توان گفت در موضوع فلسطین میان نیروهای چپ و نیروهای بنیادگرا، همبستگی ممکن است، اما هم‌آوایی نه. طبیعتاً همکاری در هر سطحی هم مطرود خواهد بود.

نتیجه: پاسخ به مواضع ابتر در باب فلسطین

بنابراین، در مقام نتیجه‌گیری می‌توان گفت که فلسطین از این‌رو برای ما ایرانی‌ها اهمیت دارد که در فلسطین همه‌چیز روی دور تند است، هرچند قدمت مسائل چند دهه بیشتر است و شدت آن هم چند برابر. اما آنها که در مقابل شعار جهانی «چشم‌ها خیره به رفح» در اوج حملات به رفح، شعار «چشم‌ها خیره به ایران» را مطرح کردند، مقایسه‌شان برای فرافکنی وظیفه‌ی اخلاقی و روشنفکری بود، نه نوعی مقایسه‌ی عمیق‌تر یا تعمیم وسیع‌تر؛ وگرنه روشنفکر دچار مشکل کوری یا دوبینی در مسائل جامعه به چه کار می‌آید؟

همچنان که آنان که از موضع محافظه‌کارانه وضع کنونی غزه را به خطای حماس در هفتم اکتبر یا قساوت شخص نتانیاهو فروکاستند، ای بسا چاره‌ی وضع موجود در ایران را هم وصله‌پینه‌های اصلاح‌طلبانه و تجدید برجام می‌دانند. و آنان که موضع چپ را به مخالفت با اسرائیل و آمریکا فرومی‌کاهند و در جهت جلب توجه حاکمیت خود علیه دشمن مشترک می‌کوشند، همچون اپوزیسیون راست دلبسته به آمریکا که بارها سرخورده شده و خواهد شد - بی‌آن‌که عبرتی بیاموزد و به آگاهی و همبستگی مردم خودش تکیه کند - باید

پاسخ‌گوی سرخوردگی فرودستان ایران از مدعیان چپی باشند که به هر چیزی
توجه دارد جز مردم خودش.